

محسن بوالحسنی

معشوقِ موجی من!

توی موجِ موهایم
با لهجه
با دریا حرف می‌زنم

زانوهایم را تکیه دادم به این بوقِ لعنتی
که صدای تو را برده بود
و روی عرشه بیشتر از هرکسی
من بودم که پیچ می‌خوردم
قفل می‌شدم به بازوت
و یادم نبود رقص در عزا
بندری نمی‌شود

خلبان بفرستید یا
سه فروند دمام اصل یا
گوشه‌ای از صدای "ام‌کلثوم" یا

برم گردانید به کابینم
صدای جفتم را برایم بگذارید
فرکانس دریا را کم کنید
می‌خواهم بروم توی دهانِ معشوقه‌ام

شانه‌ای که از شانه
تیر خورده بود و حافظه داشت

من بودم
و با این که دریا مست
پاهایش گل هم
چهارستون بدنش بی‌خلیج
تماس گرفتم به منحنی‌ترین شکل ممکن
بی صدا